



Criminal Legislation within the Framework of the Idea of "Universalizability"

Hadi Rostami ¹ ✉

1. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Law, Faculty of Humanities, Bu-Ali Sina University, Hamadan, Iran. Email: h.rostami@basu.ac.ir

Article Info

Article type:

Research Article

Received: 1 July 2025

Revised: 29 July 2025

Accepted: 16 August 2025

Available Online: 25 August 2025

Keywords

Universalizability,
Categorical Imperative,
Kant, Punishment, Self-
Legislation.



Abstract

Universalizability" is one of the three formulations of the "Categorical Imperative" in Kant's theory, which considers the morality of rules to lie in their universality and applicability across all times and places. Based on this, a law is universalizable if its generalization does not lead to contradiction, which requires that the rules be free from personal aspects, non-discriminatory, and unconditional, allowing everyone to abide by them. The goal of universalizability is to eliminate conflicts and unjust privileges among rational agents. In this perspective, every rational will is self-legislating in practice, and a rule that is valid only for "me" or "us" is unworthy of universal legislation and disregards humans as ends in themselves. Therefore, retributivism, which views punishment as a logical response to crime, aligns with universalizability more than utilitarianism, which merely reflects the interests of the majority. Criminal legislation based on racial interests, religious considerations, or the ideology of the ruling class is rejected and unacceptable in this theory. Universalizability is alien to approaches that seek to localize criminal laws with ideological and false motives, and it considers the validity and legitimacy of law to lie in its morality, such that individuals comply with it out of duty and for the sake of duty alone—an idea that ultimately leads to the convergence and unity of criminal systems worldwide. The principles and foundations of criminal law are universal and comprehensive, and these principles cannot be localized.

Cite this article: Rostami, H. (2024). Criminal Legislation within the Framework of the Idea of "Universalizability". *Criminal Law Doctrines*, 21(28), 151-176. <https://doi.org/10.30513/cld.2025.6990.2134>



© The Author(s). Publisher: Razavi University of Islamic Sciences.



قانون گذاری کیفری در چارچوب ایده «تعمیم پذیری»

✉ هادی رستمی

۱. نویسنده مسئول، دانشیار، گروه حقوق، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران. رایانامه: h.rostami@basu.ac.ir

چکیده

«تعمیم پذیری» یکی از تنسیق های سه گانه «امر مطلق» در نظریه کانت است که اخلاقی بودن قواعد را در همگانی بودن آن قواعد و قابل اعمال بودن آن ها در همه زمان ها و مکان ها می داند. بر همین مبنا، قانونی تعمیم پذیر است که تعمیم آن به تناقض نینجامد و تحقق این امر در صورتی است که قواعد عاری از جنبه های شخصی و بدون تبعیض و لایشرط باشند و همگان بتوانند از آن تبعیت کنند. هدف تعمیم پذیری، از بین بردن تعارض ها و امتیازهای ناروا در میان فاعلان عقلانی است. در این نگرش، هر خواست عقلانی در عمل خود قانون گذار است و قاعده ای که فقط برای «من» یا «ما» معتبر باشد، شایسته یک قانون گذاری کلی نیست و انسان را به عنوان غایت فی نفسه نادیده می گیرد. از این رو، مکافات گرایی که مجازات را واکنشی منطقی در برابر جرم می داند، در مقایسه با فایده گرایی که فقط منافع اکثریت را بازتاب می دهد، منطبق با تعمیم گرایی است. قانون گذاری کیفری که بر پایه منافع نژادی، ملاحظات دینی، مذهبی یا ایدئولوژی طبقه حاکم، صورت گیرد، در این نظریه، مردود و غیرقابل پذیرش است. تعمیم پذیری با نگرش هایی که با اغراض ایدئولوژیک و کاذب به دنبال بومی سازی قوانین کیفری اند، بیگانه است و اعتبار و مشروعیت قانون را در اخلاقی بودن آن می داند، به گونه ای که اشخاص فقط بر اساس وظیفه و از سر وظیفه از آن تمکین نمایند؛ ایده ای که در نهایت به همگرایی و وحدت نظام کیفری در دنیا می انجامد. اصول و مبانی حقوق کیفری، جهان شمول و فراگیرند و این اصول را نمی توان بومی سازی کرد.

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ ارسال: ۱۴۰۴/۰۴/۱۰

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۵/۰۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۲۵

تاریخ انتشار برخط: ۱۴۰۴/۰۶/۰۳

کلیدواژه‌ها

تعمیم پذیری، امر مطلق، کانت، مجازات، خود قانون گذاری.



استناد: رستمی، هادی. (۱۴۰۳). قانون گذاری کیفری در چارچوب ایده «تعمیم پذیری». آموزه های حقوق کیفری، ۲۱(۲۸)، ۱۷۶-۱۵۱. <https://doi.org/10.30513/cld.2025.6990.2134>

مقدمه

تعمیم‌پذیری^۱ یا تعمیم‌گرایی رفتار یکی از تنسیق‌های سه‌گانه «امر مطلق»^۲ کانت است که در مقایسه با تنسیق‌های دیگر، شهرت بالاتری در ساحت فلسفه اخلاق و حقوق دارد. بر اساس این تنسیق، به‌گونه‌ای رفتار کن که آیین رفتار تو برای همه‌کس و همه‌وقت و همه‌جا به عنوان قانونی کلی معتبر باشد (Kant, 2006, p. 31). با این نگرش، قانون اخلاقی، استثنائناپذیر، غیرشخصی و فارغ از قیدوبند است و برای همگان به صورت یکسان عمل می‌کند. یک قاعده یا برای همه مجاز است یا برای هیچ کس مجاز نیست. امکان ندارد فاعل طوری رفتار کند و از دیگران انتظار رفتار دیگری داشته باشد. بنابراین، فاعل فی‌نفسه خود معیار قانون‌گذاری است و اگر بتواند ضابطه رفتاری خویش را به‌گونه‌ای برگزیند که برای همگان تعمیم‌پذیر باشد، قانون بنیادی عقل عملی را رعایت کرده است. قاعده عملی در این نگرش ریشه در عقل محض دارد، زیرا عقل محض فی‌نفسه و به‌طور بی‌واسطه خود قانون‌گذار است (کانت، ۱۴۰۲، ص ۱۰۵). اگر دستور یا قاعده‌ای بدون قید و شرط وجود داشته باشد و فاعل اخلاقی از طریق عقل، قاعده رفتار خود را کشف کند، این قاعده باید تعمیم‌پذیر باشد، زیرا احکام عقل دلبخواهی و بوالهوسانه نیستند و بدون وام گرفتن از تجربه یا از اراده‌ای بیرونی، به‌منزله قانون نامشروط فرمان داده می‌شوند. نمی‌توان تصور کرد که فاعل چیزی را در شرایطی الزامی بداند و در عین حال، برای دیگری در همان شرایط حکم متفاوت صادر کند.

مطابق اصل تعمیم‌پذیری، فقط قواعدی امکان تبدیل شدن به قانون را دارند که قابل تعمیم باشند و در عمل درگیر تناقض نشوند. در برخی امور مانند دروغ‌گویی و دزدی، تعمیم قاعده به تناقض می‌انجامد، زیرا محال است که دروغ گفتن و دزدی تعمیم یابند و در عین حال، سنت گفت‌وگوی معمولی میان افراد و مالکیت همچنان برقرار باشد. گفت‌وگو با دیگری وقتی ممکن و معنادار است که دو طرف به راست‌گویی طرف مقابل باور داشته باشند. اگر من به خود و

1. Universalizability

۲. اطلاق امر مطلق (Categorical Imperative) به قواعد و دستورها این امکان را فراهم می‌کند که میان قواعد اخلاقی و غیراخلاقی تمایز بگذاریم. تمایز به این دلیل مطلق است که به شخصی که بدان قائم می‌شود، قائم نیست. همواره باید بنگریم که آیا این امکان وجود دارد که دستور ما به قانون کلی تبدیل گردد. دستوری که به این شیوه به محک آزمون برود و معلوم شود که تناقض دارد، منطبق با امر مطلق نیست و اگر تناقضی نباشد، با امر مطلق سازگار است (نک: پیتین، ۱۳۹۷، ص ۲۱۷ و بعد).

دیگران اجازه دهم که هر وقت بخواهند دروغ بگویند، اساس و مبنای گفت‌وگوی صادقانه از میان می‌رود (احمدی افرمجان‌ی و حاتم‌پوری، ۱۳۹۷، ص ۲۹).

به باور کانت، اگر همگان چیزی را که می‌خواهند تصاحب کنند، در آن صورت، هیچ کس نمی‌تواند چیزهایی را که دارد یا به دست می‌آورد، حفظ کند (Kant, 1999, p. 139). اگر اشخاص همواره به جای گفتن آنچه خودشان باور دارند، چیزی بگویند که به مذاق و باور دیگران خوش آید، در آن صورت، سخن افراد محلی از اعراب نخواهد داشت و تنها مدرکی از مواردی محسوب می‌شود که گوینده میل دارد شنونده باور کند، اما واقعیت ندارد. بنابراین، ناممکن است بتوان مردم را به باور چیزی ترغیب کرد که حقیقت ندارد، لکن گوینده مدعی است که حقیقت دارد (Kant, 1998, p. 139). به این ترتیب، کانت نتیجه می‌گیرد: دزدی به سنت مالکیت آسیب می‌زند، دروغ‌گویی به سنت راست‌گویی و سوءنیت به سنت عهد و پیمان. در همه این موارد، اصل سوءاستفاده از عملی مشترک برای کسب مزایای ناعادلانه ناشی از آن، متناقض است و در نتیجه، رد می‌شود، زیرا تعمیم دادن این موارد، عمل مورد نظر را تباه می‌کند (رستمی، ۱۳۹۹، ص ۵۴). از این رو، قواعد تعمیم‌پذیر باید عاری از شروط ناروا باشند و اصل کنش متقابل بر آن‌ها حکومت نماید. مفاهیمی چون راست‌گویی، وفای به عهد، مسئولیت‌پذیری در قبال رفتار و احترام به قوانین ارزش‌های تعمیم‌پذیرند، اما رفتارهای مبتنی بر منافع شخصی و گروهی این ویژگی را ندارند.

تعمیم‌پذیری راه را بر اشخاصی که خود را تافته جدا بافته می‌دانند و فقط دیگران را مکلف به رعایت قواعد می‌نمایند، سد می‌کند و عرصه را برای قانون‌گذاری منفعت‌گرایانه و جانب‌دارانه تنگ می‌سازد. با این توصیف، تعمیم‌پذیری بیشتر وجه سلبی دارد و به دنبال ممانعت از تعیین قواعدی است که استثنای پذیرند و می‌توانند مغایر با حقوق اشخاص باشند. در سطح کلی، تعمیم‌پذیری از قواعدی حمایت می‌کند که جهانی‌اند و صرفاً منافع یک شخص، جریان، ملت، قوم، نژاد یا مذهب خاص را پوشش نمی‌دهند. جهانی شدن یا جهانی‌سازی قواعد ثمره عملی اصل قابل تعمیم است. قواعد و قوانینی که فقط منافع یک گروه را انعکاس می‌دهند و با آموزه‌های حقوق بشر سازگاری ندارند، با تعمیم‌پذیری بیگانه‌اند. مجازات در این خوانش «امری مطلق» و وظیفه اخلاقی بی‌قید و شرط است که باید صرف نظر از ترجیحات و پیامدهای شخصی، صورت‌بندی و اعمال شود. مجازات تعهدی اخلاقی است که از «امر

مطلق» ناشی می‌شود که باید متناسب با جرم باشد و به کرامت انسانی احترام بگذارد و برای عدالت توجیه شود (Potter, Jr, 1998, p. 170).

به این ترتیب و با ابتدا بر ایده «تعمیم‌پذیری»، این مقاله آهنگ آن را دارد که با طرح چارچوب و چشم‌انداز نظری این ایده در اندیشه ایمانوئل کانت که متمایز از قاعده زرین است و اهداف وظیفه‌گرایانه و عاری از تبعیض و تناقض را دنبال می‌کند، روش‌های اعمال آن را به هنگام تدوین و تصویب قوانین کیفری مورد کنکاش قرار دهد (۱) و در مرحله بعدی، خاستگاه، اهداف و جهان‌شمولی حقوق کیفری را در چارچوب ایده مذکور مطرح و بررسی نماید (۲). فرضیه مقاله بر این نگرش استوار است که قواعد کیفری قابلیت تعمیم در هر مکان و زمانی را دارند و برای تعمیم‌پذیری باید عوامل و مؤلفه‌های ناقض آن که مبتنی بر ملاحظات و منافع خاصی‌اند، شناسایی و زدوده شوند. منظور از «قانون‌گذاری کیفری» در این مقاله، صورت‌بندی نظام مجازات‌ها در چارچوب ایده «تعمیم‌پذیری» با ابتدا بر دیدگاه‌های ایمانوئل کانت است و منصرف از اصول و مبانی جرم‌انگاری رفتار می‌باشد، هرچند در مجموع بی‌ارتباط با آن نیست. ایده مقاله تقریباً ابتکاری است و به‌رغم محدود نوشته‌هایی درباره تعمیم‌پذیری و نظریه مجازات که در این مقاله نیز از آن‌ها استفاده شده است، در خصوص قانون‌گذاری در چارچوب ایده «تعمیم‌پذیری» با تکیه بر آرا و اندیشه‌های کانت، پیشینه‌ای وجود ندارد و دست‌کم نظریه مجازات کانت از این منظر، مورد خوانش و بررسی قرار نگرفته است.

۱. چارچوب نظری تعمیم‌پذیری و جایگاه آن در نظام مجازات‌ها

تعمیم‌پذیری (یا اصل قابل تعمیم) در اندیشه کانت، در احترام و تمکین به «امر مطلق» نمایان می‌شود که فاعل اخلاقی را خود قانون‌گذار در نظر می‌گیرد که عملش هیچ‌گاه با تناقض گره نمی‌خورد. فاعل اخلاقی باید بتواند بدون تناقض نتایج تعمیم‌آزمون رفتاری‌اش را بپذیرد. اخلاقی بودن یک عمل در مطابقت آن با اصل قابل تعمیم است و اگر عملی از روی تمایل (میل به انجام عمل) یا کسب منافع (امید به پیامدهای مطلوب برای خود یا دیگری) انجام شود، اخلاقی نیست، زیرا انجام عمل اخلاقی در گرو مقاومت در مقابل خواست‌ها و تمایلات است تا تعهدات اخلاقی افراد با استفاده از آزمون تعمیم‌پذیری^۳ مشخص شوند. قانون برای آن‌که اساس تکلیف

3. Universalization Test

قرار گیرد، باید با «امر مطلق» منطبق باشد و اساس تکلیف را باید به‌نحو پیشین و مقدم بر تجربه در عقل محض جست‌وجو کرد. قانون ناشی از تجربه‌ها، خواست‌ها و علایق فایده‌گرایانه نمی‌تواند به‌عنوان فرمانی عام شایسته احترام نامحدود باشد و عقل محض فی‌نفسه و مستقل از هر گونه تجربه حکم می‌کند که قانون مجازات به‌عنوان یک وظیفه و متکی به عدالت و اصول پیشین، شناسایی شود.

هیچ کدام از اصول اخلاقی نمی‌توانند آزمون تعمیم‌پذیری را پشت سر بگذارند، مگر آن‌که با خودمختاری یا خودقانون‌گذاری^۴ همگان مطابقت داشته باشند و افراد این آزادی را داشته باشند که فارغ از اجبارها عمل کنند و آیین رفتار خویش را منطبق با فرمانی عام و نامشروط برگزینند. اخلاق نه تنها متضمن همکاری عادلانه با دیگران است، بلکه احترام برابر به قواعد رفتاری دیگران را نیز الزامی می‌کند. احترام به خودقانون‌گذاری مستلزم آن است که به دیگران آزادی داده شود تا تبدیل به عوامل اخلاقی و منطقی شوند و نیروی اخلاقی‌شان فعال گردد (Binder, 2002, p. 351). اما خودقانون‌گذاری ممکن است مشکلاتی در پی داشته باشد، زیرا اگر افراد به‌طور کامل آزاد باشند و مطابق قضاوت‌ها و امیال خویش عمل کنند، ممکن است به آزادی همدیگر تعرض نمایند. تلاش همگان برای انجام اعمال مستقل همواره امکان‌پذیر نیست، مگر آن‌که آزادانه تصمیم بگیرند تا بر اساس اصول اخلاقی تعمیم‌پذیر عمل کنند که ریشه در اراده نیک دارد. تعمیم اصول اخلاقی که نظام مجازات‌ها را نیز در بر می‌گیرد، در این شرایط عاری از جنبه‌های شخصی است و با قاعده زرین که وابسته به فاعل است، متمایز می‌باشد.

۱-۱. تعمیم‌پذیری و قاعده زرین^۵

قاعده زرین از دیگر قواعد تعیین وظیفه اخلاقی است که به‌رغم شباهت با تعمیم‌پذیری، متمایز با آن است. بنابر این قاعده، اشخاص باید در موقعیت‌های تعاملی ابتدا خود را جای طرف مقابل بنشانند و از خود بپرسند که در موقعیت طرف مقابل، دوست دارند که چگونه با آن‌ها رفتار شود و آن‌گاه همان رفتار را با طرف مقابل داشته باشند. در واقع، قاعده زرین نیازمند توانایی شناختن اتخاذ دیدگاه دیگری یا اتخاذ نقش است و تقریر مشهور این قاعده بیانگر

4. Autonomy

5. Golden Rule

آن است که «با دیگران چنان رفتار کن که می‌خواهی در همان موقعیت با تو چنان رفتار شود» (گنسلر، ۱۴۰۱، ص ۱۹۹). وجه اشتراک این قاعده با تعمیم‌پذیری آن است که هر دوی آن‌ها راهی برای تأمین بی‌طرفی و قضاوت اخلاقی بی‌طرفانه‌اند. با این حال، تعمیم‌پذیری برخلاف قاعده زرین که نوعی همدلی را ایجاد می‌کند، تنها جهت‌گیری عمل خوب را نشان می‌دهد و نسبت به انگیزش فاعل و ایجاد اراده نیک دخالت نمی‌کند. در مفهومی دیگر، قاعده زرین وابسته به فاعل است و او پیش از قضاوت ویژگی‌هایی در خود می‌آفریند و آن را در دیگری پیاده می‌کند، درحالی‌که تعمیم‌پذیری عاری از جنبه‌های شخصی و جلوه‌ای از اصل عقلانیت محض است (بوسلیکی، ۱۳۹۶، ص ۱۳-۱۷). در تعیین مجازات، مقام قضایی نمی‌تواند قاعده زرین را به کار گیرد، زیرا او نمی‌تواند در آن هنگام خود را در موقعیت متهم بنشاند و بر اساس آن حکم نماید. ایفای چنین نقشی در گرو تجربه زیسته متهم است که امکان‌پذیر نیست و ناگزیر تعیین مجازات را به ملاحظات فرضی فاعل و احساسات او گره می‌زند.

در تعمیم‌پذیری، قضاوت‌های شخصی و انشای نفس جایی ندارند و فاعل باید مطابق «امر مطلق» که ریاضی‌وار است، عمل کند. تعمیم‌پذیری فرایند قضاوت اخلاقی را به عملیاتی منطقی فرو می‌کاهد. به باور کانت، انجام عمل به منظور همدردی یا نوع‌دوستی با دیگران اخلاقی نیست و عمل به قانون اخلاق در صورتی تعمیم‌پذیر است که تنها از سر وظیفه و برای آن باشد. در واقع، عمل اخلاقی زاییده وظیفه‌گرایی است و فاعل به دلیل نفس وظیفه و از سر تکلیف به آن عمل می‌کند و انگیزه‌های ترحم، دلسوزی، همدردی و نوع‌دوستی تعیین‌کننده عمل اخلاقی نیستند و نبودشان به اخلاقی بودن عملی که به دلیل وظیفه انجام می‌شود، خدشه‌ای وارد نمی‌کند. امر اخلاقی در نگاه کانت، امر عقلانی محض است و از این رو، اگر در تعمیم قاعده‌ای تناقض عقلی پیش نیاید، می‌توان گفت که رفتار بر اساس آن مجاز است، درحالی‌که قاعده زرین مستعد نسبیت‌گرایی است و معیار رفتار اخلاقی نگرش و ایفای نقش در موقعیت قرار دادن به جای طرف مقابل است و از این رو، نگرش‌های شخصی اگر تعمیم یابند، ممکن است به تناقض بینجامند، زیرا فاعل ممکن است چیزهایی را برای خود و دیگران بپسندد که با اخلاق عمومی سازگار نباشد یا چیزهایی را برای خود نپسندد که انجام آن‌ها مبتنی بر تکلیفی اخلاقی است و این نمی‌تواند تعمیم‌پذیر باشد.

تعمیم‌پذیری در ساحت حقوق کیفری (جرم‌انگاری و کیفرگذاری و حتی کیفرگزینی)، در

مقایسه با قاعده زرین، توجیه‌پذیرتر است و به‌ویژه در موقعیت‌هایی که تعارض و تضاد منافع پیش می‌آید، اصولی را گزینش می‌کند که با همه موقعیت‌ها سازگار و معطوف به عدالت است. عمل به «امر مطلق» به‌عنوان اصل راهنما و جهان‌شمول در تعیین مجازات‌ها در مقایسه با قاعده زرین، اخلاقی‌تر است. تعمیم‌پذیری با برداشت‌ها و قضاوت‌های شخصی که سیال و شناورند، مخالف است و از هر گرایشی که خودخواهی و منفعت‌گرایی شخصی یا گروهی^۶ را ترویج نماید و احساسات را معیار عمل درست قرار دهد، مبراست. ایده خواست هر موجود عقلانی باید به منزله قانونی کلی معتبر باشد و قاعده‌ای مورد پذیرش است که بدون تبعیض انجام گیرد. هر خواست عقلانی در عمل قانون‌گذار کل نظام هستی است و کل نظام اخلاقی را اراده ما تعیین می‌کند. اراده عقلانی تابع قوانینی است که خود می‌گذارد. آدمی هم تابع و هم واضع قوانین خویش است و «بنابراین، در عین این‌که تابعیم، مقنن نیز هستیم» (کورنر، ۱۳۹۹، ص ۲۹۹). اشخاص در قلمرو اهداف قانون‌گذارند و به تعبیر هگل، قوانین بیانگر عینیت عقل کلی‌اند و افراد از قوانین خودساخته پیروی می‌کنند (مافی‌مقدم، ۱۴۰۳، ص ۱۵۰) و اطاعت از این قوانین، در حقیقت، اطاعت از خویشستن است. در واقع، همان‌گونه که آدمیان با انجام عمل درست و بی‌تناقض، آن عمل را تعمیم‌پذیر می‌کنند، قوانین نیز باید چنین کارکردی داشته باشند و نظام مجازات‌ها بدون ترجیحات و تبعیض‌ها و منطبق با «امر مطلق» سامان‌دهی شود. ممکن است ایراد شود که اتخاذ چنین روشی قانون‌گذار را به نوعی شکل‌گرایی (فرمالیسم) عاری از محتوا سوق می‌دهد و حال آن‌که این اتهام می‌تواند رد شود، زیرا غایت این دیدگاه سعادت آدمیان (البته نه در خوانش فایده‌گرایانه) است و آیینی که با این غایت ناسازگار افتد، به‌عنوان امر مطلق و قانون عام پذیرفته نخواهد شد (نک: کانت، ۱۳۹۴، ص ۱۱۵). وانگهی، اساس این نظریه اخلاقی است و ثمره درس‌گفتارهای اخلاقی کانت در اثر بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق است و نظریه‌ای اخلاقی نمی‌تواند عاری از محتوا باشد.

۶. با این حال، برخی با خوانش خاصی از فایده‌گرایی که به سعادت و خیر اخلاقی آدمیان باورمند است، تضاد میان این نظریه و ایده تعمیم‌پذیری را نادیده گرفته‌اند و بر این باورند که رفتار قابل تعمیم که خیر اخلاقی را افزایش بدهد و برای اشخاص بهترین نتیجه را رقم بزند، منافاتی با این نظریه ندارد و نتیجه خیر تعیین‌کننده تکلیف نهایی است (نک: احمدی افروم‌جانی و حاتم‌پوری، ۱۳۹۷، ص ۴۰). با این تقریر از فایده‌گرایی، تعمیم‌پذیری با نتیجه سر‌عناد ندارد و نتیجه در این تفکر، سعادت و خیر انسانی است که عین تکلیف و عمل به آن به شمار می‌آید. بدیهی است که این خوانش از فایده‌گرایی که با ایده کانت نیز همسوست، گفتمان مسلط در این نظریه نیست.

۲-۱. تبعیض / استثنای پذیري نظام مجازات‌ها

تعمیم‌پذیری با هر گونه تبعیض یا استثنای ناروا مخالف است و قاعده‌گذاری با لحاظ استثنا به تناقض می‌رسد و دیگر قابلیت تعمیم ندارد. عمل اخلاقی اگر بخواهد در سطح کلان به قانونی عمومی تبدیل شود، باید عاری از تبعیض و امتیازهای ناروا باشد. از این رو، قانون‌گذاری کیفری بی‌طرفانه مطلوب این نظریه است و قوانین مبتنی بر منافع یک نژاد، جنسیت، طبقه، دین، گروه یا ملیت خاص، با تعمیم‌پذیری سازش ندارند. همان‌گونه که در ساحت اخلاق شخصی نمی‌توانیم بر اساس قاعده‌ای عمل کنیم که آن قاعده فقط منافع ما را بازتاب دهد و در صورت تعمیم، به دلیل منافع رقیب به تناقض منجر شود، در ساحت اخلاق همگانی نیز نمی‌توان قاعده‌ای تجویز کرد که فقط برای گروه یا جمع خاصی مصداق و معنا یابد. برای مثال، اگر قاعده‌ای وضع کنیم که بنابر آن، دیهٔ مسلمان از دیهٔ غیرمسلمان یا دیهٔ مرد از زن بیشتر باشد، این قاعده به دلیل تبعیض قابلیت تعمیم ندارد و نمی‌تواند به عنوان قاعده‌ای اخلاقی مورد پذیرش باشد، زیرا در آن صورت، هر گروهی این اجازه را می‌یابد که بر اساس اعتقادات و باورهای خویش قانون‌گذاری کند، و ثمرهٔ چنین قوانینی برخورد نابرابر با اشخاصی خواهد بود که در شرایط برابر قرار دارند.

قوانین آلمان در زمان حاکمیت نازی‌ها و از جمله قانون ۲۸ ژوئن ۱۹۳۵، نمونهٔ بارز قوانین تبعیض‌آمیز و نژادپرستانه و مبتنی بر خوانش ناسیونال-سوسیالیستی بودند. این قوانین به طور عمده به دنبال حفظ خلوص نژاد ژرمن ملت آلمان بود و برای حفاظت از خون، فطرت، شرافت و حیثیت آلمانی و جلوگیری از اختلاط نژادی، به جرم‌انگاری در حوزهٔ اخلاق و روابط بین‌فردی مبادرت نموده بود. در همین رابطه، قانون ۵ سپتامبر ۱۹۳۵، نکاح بین کلیمیان و شهروندان دارای خون آلمانی یا مشابه (یعنی خون آریایی) را در داخل و خارج آلمان ممنوع می‌کرد و همچنین، روابط جنسی خارج از علقه زوجیت بین کلیمیان و اشخاص دارای خون آلمانی یا مشابه (آریایی) را نیز ممنوع و موجب مجازات اعدام می‌دانست و حتی به کارگیری یک فرد دارای خون آلمانی یا مشابه که کمتر از ۴۵ سال داشته باشد توسط کلیمیان، جرم شناخته می‌شد (نجفی ابرندآبادی، ۱۴۰۱، ص ۱۰۸۸).

لازمهٔ قانون عام آن است که همگان از آن پیروی کنند و برتری دادن به یک نژاد یا هویت نمی‌تواند به شکل قانونی عام درآید. کسانی که طبق معیارهای نژادپرستانه در طبقهٔ فرودست

و کم‌برخوردار قرار گیرند، از پذیرش چنین قوانینی شانه خالی می‌کنند و بنای تعمیم‌پذیری با این قوانین فرو می‌ریزد (نک: سعادت نیاکی؛ فتح طاهری، ۱۳۹۴، ص ۱۴۴). هدف تعمیم‌پذیری محو تعارض و امتیازهای ناروا در میان فاعلان عقلانی است. هر خواست عقلانی در عمل خود قانون‌گذار است و قاعده‌ای که فقط برای «من» یا «ما» معتبر باشد، شایسته قانون‌گذاری کلی نیست و انسان را به عنوان غایت فی‌نفسه نادیده می‌گیرد. از این رو، کانت دومین قاعده «امر مطلق» را پس از تعمیم‌پذیری صورت‌بندی می‌کند:

» چنان رفتار کن که انسانیت را چه در خود و چه در دیگری، همواره به مثابه غایت

بنگاری و نه هرگز به عنوان وسیله (Kant, 2006, p. 38).

کانت ماهیت عقلانی (در هر هستی ممکن) را «انسانیت» می‌نامد که برای تعیین هر نوع غایتی استفاده می‌شود و متکی به هیچ ارزش دیگری نیست (نک: آمریکس، ۱۳۹۸، ص ۱۱۳؛ سالیوان، ۱۳۸۹، ص ۶۲). این اصل که انسانیت غایتی مستقل است، از تجربه گرفته نمی‌شود و اصلی کلی است که در مورد همه ذات‌های خردمند (عقل) راست درمی‌آید و برترین شرط محدودکننده همه غایات ذهنی است و از عقل محض برمی‌خیزد. همه ذات‌های خردمند پیرو این قانون‌اند که هر یک از آنان باید خویشتن و همه افراد را به عنوان غایت محض (و نه وسیله‌ای برای نیل به غایات) در نظر بگیرند (نک: کانت، ۱۳۹۴، ص ۹۶ و بعد). از آن‌جا که انسان شیء نیست و غایت فی‌نفسه و مستقل است، ما حق نداریم به کرامت او تعرض کنیم و برای نیل به اهدافی چون پیشگیری از جرم یا ترساندن بزهکاران، مجازات نامتناسب با جرم برای بزهکار تعیین نماییم یا آن‌که اعضای بدن او را به دلیل ارتکاب جرم قطع کنیم یا او را موضوع آزمایش‌های خطرناک قرار دهیم.

با این حال، تعمیم‌پذیری با هر نوع استثنایی ستیز ندارد و اگر استثنا یا تبعیض مثبت باشد و شرایط گروه‌های آسیب‌پذیر یا در معرض خطر مانند کودکان، زنان یا اقلیت‌ها^۷ را بهبود ببخشد، پذیرفتنی و موجه است. امر مطلق با استثناهای ظالمانه مخالف است و

۷. در شماری از آثار کانت مطالب نژادپرستانه و توصیف نژادها بر اساس خصلت‌های موروثی دیده می‌شوند و او علاوه بر سیاهان، حتی زنان را شهروند نمی‌دانست. صرف‌نظر از آن‌که این دیدگاه‌ها متأثر از وضع زمانه کانت است و حتی در مقالات متأخر او نیز دیده می‌شود، اما روح حاکم بر تفکر کانت، به‌ویژه در نقدهای سه‌گانه که مبانی تفکر او را روشن می‌سازند، عاری از نژادپرستی است و از دهه ۱۷۹۰ میلادی، هیچ موضع نژادی در آثار و نوشته‌های او دیده نشده است (نک: سعادت نیاکی؛ فتح طاهری، ۱۳۹۸، ص ۱۴۱-۱۴۲).

می‌خواهد مانع افرادی شود که خون خود را رنگین‌تر از دیگران می‌بینند. در واقع، وجه سلبی تعمیم‌پذیری اهمیت بیشتری دارد و قاعده‌گذاری بی‌طرفانه را ترویج می‌کند و این‌که قواعد جلوۀ نیکوکارانه داشته و به نفع برخی اقلیت‌ها باشند، مصادره به مطلوب است، اما نباید قواعد برای افرادی که در شرایط مساوی‌اند، نابرابری ایجاد نماید. بر این مبنا، قواعدی که اساس تعاون و تعامل اجتماعی انسان‌ها را ویران می‌کنند و با خود در تناقض‌اند، مانند جواز قتل غیرمسلمان به دست مسلمان با اعتقاد به مهدورالدم بودن وی، تعمیم‌پذیر نیستند و شرط تعمیم‌پذیری عقلانیت و رواداری است. غایت این دیدگاه، انسان اخلاقی است و تعمیم قاعده قتل غیرمسلمان جایگاهی در این نظریه ندارد و همه افراد از آن تمکین نمی‌کنند.

۳-۱. عدول از فایده‌گرایی و نیل به «امر مطلق»

فایده‌گرایی، صرف‌نظر از خوانش‌های گوناگونی که دارد، در معنای اصطلاحی‌اش طیفی از نظریه‌های اخلاقی را در بر می‌گیرد که رفتار آدمی را بر اساس پیامدی که بر آن مترتب است، ارزیابی می‌کند و در صدور احکام هنجاری نظر به آینده دارد (هورکا، ۱۳۹۲، ص ۲۴۳). به طور کلی، اصل فایده، یگانه معیار ثواب، خطا و الزام اخلاقی در این نظریه است. این اصل قائل به بیشترین خوشبختی برای بیشترین افراد است و آن را یگانه غایت درست و مطلوب رفتار انسانی می‌داند (Bentham, 1996, p. 293). هیچ چیزی غیر از لذت و آلم وجود حقیقی ندارد. تنها لذت است که ذاتاً خوب است و تنها آلم است که ذاتاً بد. خوب آن است که نسبت به هر بدیل دیگر میزان لذت را نسبت به آلم ارتقا دهد و بد آن چیزی است که در مقایسه با هر جایگزین دیگری میزان آلم را نسبت به فایده افزون کند (فرح‌بخش، ۱۳۹۲، ص ۴۸). همه فایده‌گرایان معتقدند آنچه به لحاظ اخلاقی صواب یا خطاست، به وسیله نظر کردن در چیزی تعیین می‌شود که بیشترین غلبه عمومی خیر بر شر را ایجاد می‌کند.

فایده‌گرایی هرچند می‌تواند قواعدی عام برای رفاه آدمی فراهم کند یا قواعدی ایجاد نماید که به طور میانگین درست‌اند، اما هرگز نمی‌تواند قواعدی فراگیر و جهان‌شمول که باید در همه زمان‌ها و ضرورتاً معتبر باشند، به دست بدهد (کانت، ۱۴۰۲، ص ۱۱۲)، زیرا رهیافت فایده‌گرایانه و تعمیم اصل فایده در عمل می‌تواند به نتایج ناخوشایند و به‌ویژه نقض حقوق اشخاص منجر شود. دفاع ابزارگرایانه از آزادی و حقوق نه تنها این حقوق را آسیب‌پذیر می‌سازد، بلکه در حفظ حرمت کرامت ذاتی افراد نیز ناتوان می‌ماند. فایده‌گراها در محاسبه‌های خویش مردم را نه

به عنوان غایت‌های فی نفسه و شایسته احترام، بلکه به مثابه ابزار سعادت می‌نگرند (ساندل، ۱۳۷۴، ص ۸). از این رو، کانت هشدار می‌دهد چنانچه لذت طلبی به جای آزادی خواهی به عنوان اصل اساسی اخلاق پذیرفته شود، ثمره‌اش تباهی اخلاق خواهد بود (کانت، ۱۴۰۱، ص ۳۱). با این حال، استوارت میل این تفسیر کانت را بر نمی‌تابد. به باور او، هنگامی که کانت «امر مطلق» خود را به این صورت تقریر می‌کند: «چنان رفتار کن که قاعده کار تو بتواند به عنوان یک قانون از سوی همه موجودات عقلانی پذیرفته شود»، او عملاً اقرار می‌کند که منافع جمعی بشر یا دست‌کم منافع افراد بشر بدون تبعیض میان آن‌ها، هنگامی که فرد آگاهانه در مقام داوری در باب اخلاقی بودن فعل خود است، باید در ذهن او باشد. در غیر این صورت، کانت واژگانی تقریر نموده است که معنا و محملی ندارند، یعنی «امر مطلق» با تفسیری ناپایامدگرا نمی‌تواند به طور موجه مورد حمایت باشد و برای آن‌که اصل اخلاقی از معنا تهی نشود، باید آن را به گونه‌ای سامان بدهیم که تمام موجودات عقلانی بتوانند آن را با نظر به استفاده آن برای منافع جمعی‌شان بپذیرند (میل، ۱۴۰۲، ص ۱۴۲). این خوانش از فایده‌گرایی که تا حدودی با گفتمان مسلط این نظریه متمایز است، با ایده «امر مطلق» و تعمیم‌پذیری ستیز ندارد و اگر تعمیم‌پذیری با فایده‌گرایی مدنظر جان استوارت میل سازگار افتد و منافع و سعادت نوع بشر را بدون استثنا بازتاب دهد، مطلوب است. اما مشکل آن جاست که فایده‌گرایی به حقوق پیشینی و مستقل از قانون و حقوق بشر امروزی اعتقاد ندارد و همه امور را به فایده و اصل لذت فرو می‌کاهد و چنین نگرشی به انسان سرانجام به تناقض می‌انجامد.

در مقابل، کانت مجازات را «امر مطلق» می‌داند و بر این باور است که «هر شهروندی، بدون توجه به این‌که در مجازات کردنش فایده‌ای برای خود او یا هموطنانش مقصود باشد، باید از پیش به عنوان موجودی قابل مجازات لحاظ گردد. قانون مجازات امر مطلق است و گریبان‌گیر مجرمی می‌شود که در مسیر وزیدن نسیم سعادت می‌خزد تا به چیزی دست یابد که او را از مجازات برهاند و یا با توسل به این عبارت ریاکارانه که:

”مرگ یک نفر بهتر از هلاکت یک ملت است“، با وعده خیر منفعتی،

مقدار آن را کاهش دهد، زیرا اگر عدالت رخت بربندد، هیچ ارزشی در جهان برای

زندگی انسان باقی نمی‌ماند (کانت، ۱۴۰۰، ص ۱۹۲).

رویکرد فایده‌گرایانه در مجموع انسان را وسیله اهداف قرار می‌دهد و این مغایر با تعمیم‌پذیری است که مبتنی بر گزاره‌ای نامشروط و مستقل از نتیجه و شروط تجربی است. در واقع، مجازات‌هایی که با هدف بازدارندگی و ارباب مورد استفاده حاکمیت‌اند، «امر مطلق» کانت را نقض می‌کنند (نک: Turner, 2016, p. 235).

استحقاق مجازات با سهم شدن در خوشبختی دیگران یا رفاه عمومی قابل توجیه نیست و در هر مجازاتی عدالت عنصر ذاتی آن را تشکیل می‌دهد:

”می‌توان محبت را هم با عدالت ترکیب کرد، اما فردی که به موجب رفتارش سزاوار مجازات است، کمترین علتی برای حساب باز کردن روی آن ندارد و بنابراین، مجازات زینانی فیزیکی است که حتی اگر به منزله پیامد طبیعی با امر اخلاقاً شر پیوند نداشته باشد، باز هم باید به منزله پیامدی مطابق با اصول قانون‌گذاری‌ای اخلاقی [با آن] پیوند بخورد (کانت، ۱۴۰۲، ص ۱۱۵).

بنابراین، آنچه مجازات را به «امر مطلق» و قابل تعمیم تبدیل می‌کند، موجه بودن آن بر اساس عنصر عدالت (برابری و تناسب) است که فارغ از ملاحظات فایده‌گرایانه اعمال می‌شود. غیر از عدالت ناب و قطعی، تمام اصول دیگر متزلزل و به انواع ملاحظات نامربوط آمیخته‌اند. هیچ اصلی غیر از عدالت قابل تعمیم نیست. از این رو کانت می‌گوید اگر خسارت ناحقی در جامعه به کسی وارد می‌کنی، همان را برخورد نیز روا دار. اگر به او اهانت می‌کنی، خود را نیز مستحق اهانت بدان. اگر راضی به سرقت از او می‌شوی، همین را با خودت قیاس کن. اگر ضربه‌ای به او می‌زنی، ضربه‌ای هم به خودت بزن. اگر او را می‌کشی خودت را نیز مستحق مرگ بدان (کانت، ۱۴۰۲، ص ۱۱۵). خودقانون‌گذاری معیار این تناسب و برابری است.

گفتمان مسلط نگرش‌های فایده‌گرایانه به مجازات در سده‌های نوزدهم و بیستم و سلطه وسیع اندیشه بازپروری بزه‌کاران که در شکل افراطی‌اش به حذف و کنارگذاری مجازات و جایگزینی آن با تدابیر درمانی و پزشکی همراه بود، و همچنین سوءاستفاده از مجازات به عنوان ابزاری برای پیشگیری از جرم، در عمل موجب شد که اندیشه عدالت استحقاقی مورد نظر کانت و مکافات‌گرایان از اواخر سده بیستم طرف‌داران جدی پیدا کند (نک: غلامی و نجفی، ۱۳۷۸، ص ۱۱۰) و مکافات‌دهی به مثابه «امر مطلق» برای برقراری عدالت و تعادل اخلاقی و احترام

به کرامت انسان‌ها، بار دیگر مورد توجه سیاست‌گذاران جنایی قرار گیرد و هدف نخست قانون‌گذاران کیفری باشد.^۸

۲. خاستگاه، اهداف و جهان‌شمولی حقوق کیفری

خودقانون‌گذاری اگر قابل تعمیم نباشد و افراد با سوءاستفاده از آزادی‌شان به آزادی دیگران متعرض شوند و منافع و مزیت‌هایی را به‌ناروا تحصیل کنند، ناگزیر توسل به قانونی همگانی که متضمن اجبار باشد ضروری است. قانون همگانی یا قابل تعمیم در نگرش کانت، قانونی است که آن را اراده‌های عاقلی همچون «من» می‌سازد. در واقع، موجود عاقل فقط تابع قوانینی است که خودش ساخته است و در عین حال، این قوانین همگانی و عاری از تعلق‌های ملی، مذهبی، نژادی و حزبی‌اند و برای همه قابل اعمال هستند.

۱-۲. خاستگاه مجازات‌ها

انسان‌ها قوه‌ای پست دارند که قوه میل است و قوه‌ای والا که قوه اراده است. هدف قوه میل دستیابی به لذت و دوری از الم است، و مؤلفه‌های تعیین‌کننده آن، جملگی مشروط و شخص‌به‌شخص متغیرند. قوه اراده خودآیین یا خودقانون‌گذار و به عبارتی خودسامان است و برخلاف قوه میل که ناخودآیین و با محرک‌های بیرونی و درونی تعین می‌یابد، قانونی اخلاقی و مبتنی بر تکلیف است (کنی، ۱۴۰۲، ص ۷۱-۷۲). بنابر این گزاره، این‌که همه افراد همواره بر اساس قانون اخلاقی عمل نمایند، دور از انتظار است و قوه میل گاه چنان غالب می‌شود که اشخاص را به رفتارهای مجرمانه سوق می‌دهد. انتخاب قاعده اخلاقی قابل تعمیم مستلزم آن است که شخص از آن پیروی نماید، اما همواره چنین نیست که در عمل نیز از دستور یا قاعده اخلاقی عقل‌بنیاد تبعیت کند. انسان‌ها گاه از دستورهایی که برای خود برگزیده‌اند، تخلف می‌کنند. در این میان، تناقض اجتناب‌ناپذیر اعمال آزادانه که به اراده خود افراد انجام می‌شوند، ضرورت قانون یا اجبار جمعی را توجیه می‌کند.

پیشنهاد کانت برای رفع این تناقض، توسل به ایده «قرارداد اجتماعی» به تقلید از الگوی قراردادگرایی روسو است که به موجب آن، اعضای جامعه با رضایت، خودشان را تحت اجبار

۸. برای اطلاع از بیان هدف‌های در قانون‌های کیفری برخی کشورهای اروپایی و تصریح به مکافات به عنوان هدف نخست، (محمودی جانکی، ۱۳۹۳، ص ۶۷۹-۶۷۶).

قانون قرار می‌دهند. آن‌ها با تن دادن به اجبار قانونی می‌توانند دستورها را دنبال کنند و در عین حال، مطابق اصول اخلاقی عمل نمایند. قانون از مردم نمی‌خواهد با توجه به انگیزه‌های اخلاقی عمل کنند، بلکه فقط از آن‌ها می‌خواهد رفتارهایشان را با اصل قابل تعمیم تطبیق دهند. در واقع، قانون مردم را مجبور می‌کند تا به جای سوءاستفاده از سنت‌های مشترک، خود را با آن‌ها مطابقت دهند (رستمی، ۱۳۹۹، ص ۵۶). عادلانه بودن اجبار در گرو آن است که با همه شهروندان به مثابه افرادی آزاد و مختار به طور برابر رفتار شود و بدون رضایت، در معرض اجبار قرار نگیرند (Binder, 2002, p. 361). این شرط ممکن است یک مشکل ایجاد کند، زیرا شهروندان به صورت شخصی با قوانین موافقت نمی‌کنند و برقراری اجماع همگانی دشوار و ناممکن است. راه حل کانت آن است که موافقت اکثریت مردم جایگزین موافقت فردی شود، به این معنا که فقط اراده جمعی (اراده مشترک افرادی که برای همه از جمله خودشان تصمیم می‌گیرند) حق وضع قانون را داشته باشد. اعضای چنین جامعه و دولتی که برای هدف قانون‌گذاری با هم متحد شده‌اند، «شهروند» نامیده می‌شوند (Kant, 1999, p. 120). در این رابطه، قانون‌گذار نمی‌تواند حاکم مردم باشد، زیرا خود تابع قانون و ثمره توافق عمومی است. هر ذات خردمند یا فاعل عقلانی از رهگذر آیین‌های رفتار و وضع قانون عام است و او باید خود و دیگران را به عنوان غایت عام در نظر گیرد و با قوانین عینی مشترک مملکت غایات را پدید آورد و از این رو، قانون‌گذار مقدس است. همه ذات‌های خردمند خودقانون‌گذارند و قواعد رفتاری آن‌ها به دلیل قابلیت تعمیم، سازگار با یکدیگرند و همگان می‌توانند از آن پیروی کنند. کانت به رغم آن‌که مبنای اجبار قانونی را توافق جمعی (اکثریت) می‌داند، اما دست قانون‌گذار را برای سامان‌دهی مجازات‌ها مطابق منافع اکثریت، باز نمی‌گذارد و فقط مجازاتی را توجیه‌پذیر می‌شناسد که تعمیم‌پذیر باشد و آن در صورتی است که هدف فقط اجرای عدالت باشد.

حق مجازات در چنین شرایطی، حقی است که به موجب آن، قانون‌گذار اتباع خود را برای تخطی از هنجارهای قانونی به درد و رنج گرفتار می‌کند و قانون عدالت که مبتنی بر «امر مطلق» است، حکم می‌کند که بزهکار مجازات شود و مکافات عمل را بپذیرد. هر شهروندی، بدون توجه به این‌که مجازات شدنش فایده‌ای برای او یا دیگران دارد، باید از پیش به عنوان موجودی قابل مجازات لحاظ گردد، زیرا انسان هرگز نباید وسیله اغراض دیگران شود و در زمره متعلقات حق، به شیء تبدیل گردد. شخصیت فطری او مانع از آن می‌شود که محکوم

حقوق طبیعی و مدنی‌اش را از دست بدهد (کانت، ۱۴۰۰، ص ۱۹۲). کرامت ذاتی انسان مقدس است. تأکید کانت بر قانون مجازات به مثابه «امر مطلق» که مبتنی بر تکلیف است، به معنای پذیرش آن در هر شرایطی نیست و مجازات، اگر با اصل تعمیم‌پذیری هماهنگ نباشد و با اساس خود قانون‌گذاری عقل‌بنیاد در تضاد باشد، پذیرفته نیست و شهروندان مجاز نیستند که هر قانونی را که دستگاه حاکم تکلیف می‌کند، بپذیرند.^۹

۲-۲. ایده محوری عدالت

غرض و غایت مجازات در ایده تعمیم‌پذیری اجرای عدالت است و عدالت اساس توجیه مجازات محسوب می‌شود. شخصی که مرتکب جرم شده و هنجارهای جامعه را نادیده گرفته است، مستحق مجازات است و مجازات چنین شخصی، مسلم و پُر واضح است، زیرا او با ارتکاب جرم، قانون هنجاری را نقض کرده است. مجازات بدیهی است، به این دلیل که واکنش منطقی در مقابل جرم و علیه مجرم است و «این نقض ادراکات شهودی ما از عدالت خواهد بود که بپذیریم مجرمی به جزای اعمالش نرسد» (همپتن، ۱۳۹۱، ص ۲۲۹). کانت مجازات را در ذات خود بازدارنده می‌داند، اما تأکید می‌کند که بازدارندگی نباید هدف باشد و از این رو، بدون کنار گذاشتن بازدارندگی، هنگام ارزیابی پیامدها، عدالت را بر اهداف دیگر ترجیح می‌دهد (Murphy, 1994, p. 106). او نمی‌خواهد ناراحتی فرد مجازات‌شده را بهای جرمش محسوب کند، چون او این ناراحتی را ناکامی تمایلی غیراخلاقی برای تجاوز به استقلال و خودمختاری دیگران در نظر می‌گیرد. اگر جامعه‌ای به بزهکاران اجازه دهد تا از مزایای جرمشان بهره‌مند شوند، شریک جرم و ناقض عدالت است (Binder, 2002, p. 308). مجازات‌های عادلانه از نظر کانت، باید توسط قانون تحمیل شوند، زیرا در چنین شرایطی تعمداً از یکی از هنجارهای رفتاری که به لحاظ اخلاقی اجباری‌اند، سرپیچی شده است. مجازات‌ها باید به طور نظام‌مند و یکسان بر بزهکارانی که در

۹. آدولف آیشمن، از افسران بلندپایه حزب نازی در حکومت رایش سوم که در ۱۹۶۱ میلادی در اسرائیل به اتهام کشتار یهودیان در جریان جنگ جهانی دوم، محاکمه و اعدام شد، در جلسات بازجویی بارها تأکید می‌کند که «به وظیفه‌اش عمل می‌کرد. نه تنها تابع دستور، بلکه تابع قانون هم بود». او به بازجوی خود اعلام می‌کند که تمام زندگی‌اش را مطابق اصول اخلاقی کانت و خاصه تعریف کانت از «وظیفه» زیسته است. هانا آرنست می‌گوید آیشمن، تعمیم‌پذیری رفتار را به این شکل تحریف کرده است: «به گونه‌ای عمل کن که گویی اصل حاکم بر عمل تو همان اصول حاکم بر قانون‌گذار یا قانون کشور است» یا «چنان عمل کن که اگر پیشوا از عمل تو باخبر شد، آن را تأیید کند» و حال آن‌که قانون‌مدار بودن فقط به معنای اطاعت از قانون در هر شرایطی نیست و بلکه به این معناست که هر کس باید به نحوی عمل کند که گویی خود واضع قوانینی است که از آن اطاعت می‌کند و آن قوانین نیز عاری از تبعیض و قابل تعمیم باشند نک: آرنست، ۱۴۰۲، ص ۱۸۴.

شرایط مشابه مرتکب جرم شده‌اند، تحمیل گردند. مجازات‌ها باید متناسب با جرم باشند، یعنی به اندازه‌ای شدید باشند که مجرم را از امتیازی که به سبب ارتکاب جرم کسب کرده است محروم سازند، اما از زیان ناشی از آن شدیدتر نباشند. کانت قاطعانه به نظم و ثبات قانون اصرار می‌ورزد و عدالت را ارزشی می‌پندارد که تنها در پرتو نظم معنا می‌دهد. او می‌گوید:

” حتی اگر قرار باشد جامعه مدنی با رضایت همه اعضایش از هم پاشد (به عنوان مثال، ساکنان جزیره تصمیم بگیرند از هم جدا شوند و در سرتاسر جهان پراکنده گردند)، نخست باید آخرین فرد قاتل که در زندان است، اعدام گردد تا هر یک از اعضا در قبال او آنچه را که به سبب اعمالش مستحق آن است، انجام دهند و اتهام رها کردن قاتل از مجازات به مردم نسبت داده نشود. در غیر این صورت، می‌توان آن‌ها را شریک در نقض همگانی عدالت دانست (Kant, 1998, p. 142).

می‌توان محبت را با عدالت ترکیب کرد، اما فردی که رفتارش سزاوار مجازات است، نباید روی آن کمترین حساسی باز کند و او باید مجازات را به عنوان برخورد عادلانه و درخور رفتارش بپذیرد. در نگرش کانت، مجازات کردن نباید علت ترک عمل خلاف باشد، بلکه عمل خلاف به دلیل خلاف بودنش، مستحق مجازات است. ذهن باید به خصلت اخلاقی بودن عادت کند و پیش از آن که توسط پاداش و مجازات تحریک شده باشد، باید صفات شریف و عالی را بیوراند. پاداش‌ها نباید محرک اقدام عمل خوب باشند و مجازات‌ها نیز نباید موجب ترک اعمال بد ما باشند، زیرا در آن صورت، کسی که به امید پاداش عملی را انجام می‌دهد، نوکر صفتی را برگزیده است و شخصی که از ترس مجازات رفتار بد را ترک می‌کند، بردگی را پیشه کرده است (کانت، ۱۳۹۹، ص ۹۰). با این حال، شاید امروزه با تعمیم ارزش‌های انسانی، مجازات اعدام برای قتل عمدی، قابلیت تعمیم‌پذیری نداشته باشد و دست‌کم گستره وسیعی از جوامع بشری اعدام را ظالمانه می‌پندارند. این نکته البته ایرادی بر این نظریه نیست، زیرا نوع و مصادیق مجازات‌ها متأثر از ارزش‌ها و روحیات مردم دگرگون می‌شوند و آنچه تعمیم‌ناپذیر است عدم مجازات قاتل و بزه‌ی چون قتل عمدی است. در واقع، رویکرد وظیفه‌گرایانه به مجازات اساس ایده تعمیم‌پذیری را شکل می‌دهد و این رویکرد می‌تواند در مصادیق مجازات

و حتی نحوه اجرای آن تجدید نظر نماید. این دیدگاه حتی با اعمال نهادهای ارفاقی در تعیین و اجرای مجازات منافاتی ندارد و مهم آن است که بزهدکار در قبال رفتار مجرمانه پاسخ‌گو و مسئولیت‌پذیر باشد و بداند که رفتارش نادرست و قابل سرزنش است. به باور کانت، آزادی در پرتو امنیت قانونی معنا می‌دهد. از این رو، مخالفت با قوانین کیفری تقریباً همیشه به معنای سوءاستفاده از مزایای آن‌ها و عمل مطابق اصل غیرقابل تعمیم و در نتیجه سرپیچی از یکی از اصول اخلاقی است (Murphy, 1994, p. 135). حال، صرف نظر از نقصان‌هایی که نگرش کانت به مجازات دارد و این‌که معیار و ضابطه روشنی برای جرم‌انگاری رفتار عرضه نمی‌کند^{۱۰} و به‌ویژه اصرار ایشان به پیروی از نظم قانونی در هر شرایطی و همدلی‌اش با هابز، تعمیم‌گرایی ایشان و تأکید بر «عدالت» در توجیه مجازات، در مقایسه با دیگر نظریه‌ها، قابل دفاع‌تر و با ارزش‌های فراگیر حقوق بشر سازگارتر است. نظریه‌های دیگر و به‌ویژه نظریه‌های فایده‌گرا قابلیت تعمیم در هر شرایطی را ندارد و احتمال سوءاستفاده از آن‌ها بیشتر است. البته فایده‌گرایی می‌تواند به عنوان هدفی مکمل و جانبی در نظام مجازات‌ها مورد توجه باشد.

۳-۲. جهان‌شمولی حقوق کیفری

تعمیم‌پذیری از آن‌جا که اعتبار کنش‌های آدمیان را در قابل تعمیم بودن و عدم تناقض می‌داند، می‌تواند با قلمروزدایی از حقوق کیفری^{۱۱} همراه شود. قلمروزدایی در این نگرش به معنای توسعه صلاحیت حقوق کیفری برای رسیدگی به جرایم آدمیان نیست، بلکه منظور آن است که نظام مجازات‌ها در هر کشوری به‌گونه‌ای سامان یابد که عاری از تعلقات و وابستگی‌های نژادی، ملی، فرهنگی، مذهبی و نظایر این‌ها باشد. همان‌گونه که سبک زندگی، تحصیل، پوشش، سلاقی و جهان‌بینی انسان‌ها تحت تأثیر رسانه‌ها، شبکه‌های اجتماعی و مناسبات بین‌المللی به یکدیگر نزدیک شده و نوعی یکسان‌سازی و به تعبیر برخی، «جهانی شدن رفتار آدمیان در فراسوی مرزها»، شکل گرفته است (پرادل، ۱۳۸۳، ص ۱۶۰)، وحدت و همگرایی و جهانی‌سازی قوانین نیز به مدد این مناسبات ضرورت یافته است. آنچه در این میان اهمیت دارد، توجه به اصول و

۱۰. درباره این‌که آیا کانت نظریه مجازات دارد و نظریه مجازات در مجموع باید چه ویژگی‌ها و مؤلفه‌های داشته باشد (نک:

Murphy, 1987, p. 509-532؛ نیز: رستمی، ۱۳۹۸، ص ۹۴ و بعد).

۱۱. درباره نظریه قلمروزدایی از حقوق کیفری و ماهیت، مبانی و ساختار آن (نک: جوانمردی صاحب، ۱۳۹۵).

مبانی جرم‌انگاری و کیفرگذاری است که باید بدون تناقض و جهان‌شمول باشند، وگرنه تمایز در مصادیق جرم‌انگاری رفتارها و تنوع مجازات‌ها در هر جامعه‌ای به شرط آن‌که مغایر با کرامت ذاتی آدمیان نباشد، چالشی برای تعمیم‌پذیری نیست.

۲-۱-۳. حق جهان‌شهری

افراد از هر جماعتی به شرطی می‌توانند از تناقض برکنار بمانند و از خارج شدن از جاده عقل پرهیزند که اصول حاکم بر کردارشان با اصول اخلاقی فراگیر و مورد قبول همگان مطابقت کلی داشته باشد. اگر آدمیان به عنوان فاعلان اخلاقی نتوانند قاعده‌ای را اراده کنند که به صورت قانون عام و جهان‌شمول درآید، یعنی برای همهٔ آحاد بشر بدون توجه به ملیت، نژاد، مذهب یا جنسیت آن‌ها نصب‌العین قرار بگیرد و همه براساس آن عمل کنند، آن قاعده نمی‌تواند به لحاظ اخلاقی مقبول و مطلوب آدمی باشد. هر قاعده یا قانون در صورتی اخلاقی است که جهت‌گیری کلی آن، فراگیر و مقبول همهٔ آدمیان باشد (وارناک، ۱۴۰۱، ص ۲۹۷).

در همین رابطه، کانت در رسالهٔ «صلح پایدار»، قلمرو و کشور را شامل اتباع و شهروندانی می‌داند که جملگی «انسان» محسوب می‌شوند که خود غایت‌های ذاتی‌اند و آن‌ها را نمی‌توان در چارچوب سرزمینشان به مثابهٔ اشیا نگریست. او از «حق جهان‌شهری» سخن می‌راند که مبتنی بر تعاون و تعامل انسان‌ها در سطح جهانی است. عضویت در جهان‌شهر در عصر کنونی، هویتی جدید است که مسئولیت‌های تازه‌ای برای بشر ایجاد می‌کند که با تعهدات یک شهروند با تعلقات سرزمینی و حتی منطقه‌ای تفاوت دارد (محمودی، ۱۳۸۵، ص ۱۵۴). تحقق صلح پایدار در گرو دموکراسی‌های پاسخگو، همزیستی و همکاری میان انسان‌ها، رشد آموزش و فرهنگ و حمایت از قواعد تعمیم‌پذیر است، به گونه‌ای که اگر غربیه‌ای وارد کشور دیگری شد، احساس غریبگی نکند و از حمایت‌های حقوق برابر در آن سرزمین برخوردار باشد. دیپاچهٔ اساسنامهٔ دیوان کیفری بین‌المللی^{۱۲} با تصریح به این گزاره‌ها: «با آگاهی از علایق مشترکی که آن‌ها را با یکدیگر متحد ساخته و فرهنگ‌های آنان را با میراث مشترک پیوند زده و با نگرانی از فروپاشی این ساختار ظریف و حساس و با ارادهٔ قاطع به تضمین احترام پایدار و تنفیذ عدالت بین‌المللی»، گام بلندی برای ایدهٔ صلح پایدار و آرمان جهان‌شهری برداشته است. بی‌گمان، با حمایت از قواعد قابل تعمیم و تنسيق‌های دیگر «امر مطلق» کانت و خوانش

12. International Criminal Court (ICC)

تازه از آن‌ها می‌توان عدالت کیفری را جهان‌شهری کرد. لازمه پذیرش این ایده، اجتناب از بومی‌سازی اصول حقوق کیفری با نگرش‌های ایدئولوژیک و کاذب است. البته تحقق ایده جهان‌شهری منافاتی با تقویت همبستگی اجتماعی از رهگذر کمینه‌سازی حقوق کیفری و مقابله با تبعیض‌ها و نابرابری‌ها ندارد (نک: قاسمی مقدم، ۱۴۰۳، ص ۲۸۰). برای نمونه، ما نمی‌توانیم اصل قانونی بودن مجازات‌ها را به نام بومی‌سازی و همبستگی با ارجاع مجازات به منابع فقهی، تضعیف کنیم یا آن‌که رفتارهایی را جرم و قابل مجازات بدانیم که با اساس تمدن بشری ناسازگارند یا رفتارهایی را جرم‌انگاری کنیم که تفسیرهای گوناگونی دارند یا مجازات‌هایی را در قانون بگنجانیم که همه دنیا با آن‌ها بیگانه باشند، اما این‌که کدام رفتار جرم باشد یا نباشد، بیش از هر چیز، تابعی از نظم اجتماعی و ملاحظات ملی است.

۲-۳-۲. چالش بومی‌سازی

تأکید بر بومی‌سازی حقوق کیفری، به‌ویژه در سطح اصول راهبردی، منطق قدرتمندی در دنیای کنونی ندارد و می‌تواند به تناقض بینجامد، و این تناقض در آن است که انتظار عمل به قوانین بومی‌شده توسط اشخاص در هر زمان و مکان، محال است. البته این ایده از گذشته‌های دور در بین متفکران و اندیشه‌ورزان مطرح و ترویج شده که حقوق کیفری تبلور فرهنگ یا ایدئولوژی خاص است (نک: دلماس - مارتی، ۱۴۰۲، ص ۱۰۵) و به اعتبار تمایزها و تفاوت‌های فرهنگی، نظام‌های کیفری گوناگون در سطح دنیا داریم. همچنین، مونتسکیو در روح‌القوانین می‌نویسد:

”تمام قانون‌گذاران باید این موضوع را در نظر داشته باشند و بدانند قوانین

باید طوری وضع شود که با اخلاق و رسوم و آداب مردم تناسب داشته باشد

(مونتسکیو، ۱۴۰۲، ص ۵۰۳).

این دیدگاه‌ها در ذات خود ایرادی ندارند و در این‌که قانون متناسب با فرهنگ و روحیات یک ملت باشد، اشکالی نیست، اما مشکل آن جایی است که فرهنگ غالب گاه به دلیل هجوم ایدئولوژی‌ها به شدت تبعیض‌آمیز و مبتنی بر نابرابری‌های دینی، مذهبی، نژادی و جنسیتی است و در این شرایط، آن فرهنگ مخرب است و نمی‌توان از همگان انتظار داشت که قانون حاصل از آن را بپذیرند. حقوق کیفری نازیسم و فاشیسم^{۱۳} نمونه‌های آشکار نژادپرستی

۱۳. در مورد قوانین نژادی مربوط به این دوره‌ها، از جمله قانون مجازات ۱۹۳۰ ایتالیا، به مجموعه مقالات «فاشیسم و حقوق کیفری»، مراجعه شود (نک: اسکینر، ۱۳۹۹، ص ۷۳ و بعد).

بودند که حتی در میان تابعان این حکومت‌ها قابلیت تعمیم نداشتند. همین‌طور حقوق کیفری پس‌انقلاب روسیه (از ۱۹۱۷ تا دوران فروپاشی در ۱۹۹۱)، تحت سیطره ایدئولوژی مارکسیسم و حافظ آرمان‌های جامعه کمونیسم بود که رسالتش فرهنگ‌سازی سوسیالیستی در برابر مخالفان، معارضان، معاندان، ضدانقلابی‌ها و دشمنان امپریالیستی داخلی و خارجی انقلاب تعریف می‌شد (نک: نجفی ابرنآبادی، ۱۳۹۸، ص ۷۸) که حتی با فرهنگ مردمان کشورهای عضو این اتحادیه بیگانه و تعمیم‌ناپذیر بود.

نجات حقوق کیفری از هجوم ایدئولوژی‌ها و فرهنگ‌های مخرب و تبعیض‌آمیز مستلزم جهان‌شمولی‌ای با این خوانش است که اصول کلی قوانین کیفری به‌گونه‌ای تدوین و تنظیم شوند که برای آحاد بشر، قطع‌نظر از تعلقات سرزمینی، فرهنگی، مذهبی، نژادی و قومی، باورپذیر باشند.^{۱۴} با تکیه بر تعمیم‌گرایی در دستگاه فلسفی کانت و همچنین تنسيق دوم او از «امر مطلق» که انسانیت را در هر حال، غایت مطلق (و نه وسیله اغراض و اهداف) می‌داند، می‌توان نظام مجازات‌ها را به‌گونه‌ای سامان داد که برای همگان مطلوب باشد و اشخاصی که بیگانه‌اند و به هر دلیل در کشور دیگری به اتهام رفتار مجرمانه تحت تعقیب قرار گرفته‌اند، بتوانند از آن قاعده تمکین کنند و آن را تبعیض‌آمیز ندانند. این تجربه در قاره اروپا تحت تأثیر ارزش‌ها و میراث مشترک و معاهده اروپایی حقوق بشر (۱۹۵۳)، مدت‌ها شکل گرفته است^{۱۵} و در پرتو رویه دیوان اروپایی حقوق بشر، اساس یک حقوق کیفری مشترک طراحی و به اجرا گذاشته شده است.

نتیجه‌گیری

سامان‌دهی حقوق کیفری در دوران مدرن آشکارا تحت تأثیر و سیطره ایده‌ها، اندیشه‌ها و بیش از همه، ایدئولوژی‌های سیاسی است. با توجه به نگرشی که جریان حاکم به انسان و حقوق و آزادی‌های او دارد، قوانین کیفری صورت‌بندی می‌شوند. نگرش لیبرالی به حقوق کیفری

۱۴. رالز در کتاب نظریه عدالت با تأکید بر مؤلفه‌هایی چون «وضع آغازین» و «پرده بی‌خبری»، درصدد گزینش اصولی عادلانه و منصفانه و جهان‌شمول است. همین‌که افراد در پس پرده جهل و بی‌خبری‌اند، ترغیب می‌شوند تا به دنبال قواعدی باشند که آزادی همه را تأمین کند و عدالت را چنان معنا کنند که تبعیضی نماند. به باور رالز، جهان کنونی باید با بازسازی وضعیت نخستین، نهادهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و حقوقی را از پشت حجاب بی‌خبری، طراحی کند و به اجرا بگذارد (نک: رستمی و تقی‌پور، ۱۳۹۴، ص ۸۲ و بعد).

۱۵. در این مورد (نک: دلماس - مارتی، ۱۳۷۶، ص ۲۱۶-۱۸۵).

از قواعدی حمایت می‌کند که حداقلی باشند و در عمل عرصه را برای آزادی عمل شهروندان تنگ نگردانند. در مقابل، نگرش‌های اجتماع‌گرا که بر پیوند میان فرد و جامعه تأکید می‌کنند، صرف‌نظر از خوانش‌های گوناگون آن، در مجموع ارزش‌های اجتماعی و سنت‌های فرهنگی را بر فردگرایی لیبرالی ترجیح می‌دهند و بر مسئولیت‌پذیری شهروند در مقابل جامعه، انگشت می‌نهند که ثمره‌اش ممکن است تدوین قوانین کیفری به‌منظور حمایت از ارزش‌های اجتماعی باشد. بر همین مبنا، جریان‌های فایده‌گرا و مکتب‌های سیاسی ایدئولوژیک هر یک نگاه و نگرش خاصی به حقوق کیفری دارند که از رویکرد آن‌ها به انسان و حقوق او در جامعه ناشی می‌شود.

ایده «تعمیم‌پذیری» یا «تعمیم‌گرایی» که یکی از خوانش‌ها و نتایج «امر مطلق» در فلسفه کانت است، این ظرفیت را دارد که قانون را از برجسب‌ها و اهداف ایدئولوژیک نجات دهد، زیرا غیر از اراده خیر، محال است که در جهان چیزی را متصور شد که خیر آن بدون قید و شرط باشد. اراده کردن در صورتی از نظر اخلاقی نیکو و پسندیده است که به دلیل نفس وظیفه و به انگیزه وظیفه‌شناسی باشد؛ می‌توان به هم‌نوعان بدون دوست داشتن آن‌ها یا حتی با وجود بیزاری یا تنفر از ایشان ادای وظیفه کرد. عمل شخص هنگامی اخلاقی است که به خواش‌ها و مقاصد عامل و نتایج مترتب بر آن وابسته نباشد و قابلیت تبدیل به قانونی کلی را داشته باشد و آن در صورتی است که عمل به وظیفه به‌طور مطلق و عاری از شرط و شروط باشد. اراده عقلانی تابع قوانینی است که خود می‌گذارد و در عین حال، این خودقانون‌گذاری را به‌موجب پیمانی فرضی یا حقیقی به نظام حکمرانی تفویض می‌کند. پس نظام حکمرانی که ثمره خودقانون‌گذاری‌های اراده‌هاست، باید مطابق دستور یا قاعده‌ای عمل کند که در عمل به قانون کلی تبدیل شود و درگیر تناقض منطقی نباشد. بر این مبنا، آن دسته از قوانین که جنسیت‌زده‌اند و حقوق مرد را بر زن ترجیح می‌دهند یا نظام حقوقی را مطابق با تعلقات نژادی، فرهنگی، مذهبی، دینی یا مذهبی بنیان می‌نهند یا منافع اکثریت را بر اقلیت ترجیح می‌دهند و میان انسان‌ها قائل به تمایز می‌شوند، با ایده تعمیم‌پذیری سازگاری ندارند. در واقع، قانونی که همگان نتوانند از آن تمکین نمایند، تعمیم‌پذیر نیست.

جرم‌انگاری و کیفرگذاری با ابتدای بر این دیدگاه، در سطحی بی‌طرفانه و منطبق با اصول کلی پیش می‌رود و قانون‌گذاری کیفری، صرف‌نظر از آن‌که می‌تواند در سطح مصادیق جرم‌انگاری یا ماهیت مجازات‌ها، تعلقات سرزمینی داشته باشد، در سطح اصول جرم‌انگاری

و اصول مجازات‌ها، جهان‌شمول و فراگیر است. نظام حقوقی حاکم بر مجازات‌ها در این نگرش، از «امر مطلق» تبعیت می‌کند و مجازات هنگامی توجیه می‌شود که تعمیم‌پذیر باشد، و تحقق این امر در صورتی است که جرم‌انگاری رفتارها به صورت بی‌طرفانه و فقط بر اساس ملاحظات عدالت انجام گیرد و عدالت آن است که شخص در قبال ارتکاب رفتار مجرمانه، پاسخ‌گو و مسئولیت‌پذیر باشد و مکافات عمل را بپذیرد. مجازات کردن نباید عملی دلبخواهانه، بوالهوسانه و تابع مقاصد فایده‌گرایانه باشد. در فایده‌گرایی، هدف وسیله را تجویز و توجیه می‌کند. تأکید بر پیشگیری از جرم به عنوان هدف می‌تواند مجازات‌های نامتناسب و شدید را توجیه نماید که مغایر با ایده استحقاق است یا از مکافات عمل به بهانه آن‌که فایده‌ای ندارد و پیشگیرانه نیست، چشم‌پوشی نماید که عادلانه نیست. انسان کرامت ذاتی دارد و ما نمی‌توانیم حتی با رضایتش برخورد شدید و نامتناسبی با او داشته باشیم. وانگهی، فایده‌گرایی در اغلب موارد به تبعیض و نابرابری می‌انجامد که حقوق و منافع اکثریت را به بهانه‌های گوناگون بر اقلیت ترجیح می‌دهد.

فهرست منابع

۱. آرنت، هانا. (۱۴۰۲ش). **آی‌شمن در اورشلیم**، (ترجمه زهرا شمس). تهران: برج.
۲. اسکینر، استیفن. (۱۳۹۹ش). **فاشیسم و حقوق کیفری**، (ترجمه سید باسم موالی‌زاده). تهران: شهر دانش.
۳. آمریکس، کارل. (۱۳۹۸ش). **ایده‌آلیسم آلمانی: راهنمایی کیمبرلیج**، (ترجمه حسن مرتضوی) تهران: علمی و فرهنگی.
۴. احمدی افرجانی، علی‌اکبر؛ حجت حاتم‌پوری، حمزه. (۱۳۹۷ش). **تعمیم‌پذیری در اخلاق کانت؛ بررسی نظری و عملی فرمول اخلاق کانت، پژوهش‌های فلسفی**، ۱۲(۲۵)، ۴۱-۲۱. <https://doi.org/10.22034/jpiut.2019.8037>
۵. بوسلیکی، حسن. (۱۳۹۶ش). **مقایسه بسندگی و کارآمدی قاعده زرین با قاعده تعمیم‌پذیری کانت، قبسات**، ۲۲(۸۴)، ص ۱۶۵-۱۹۴.
۶. پیتین، هربرت جیمز. (۱۳۹۷ش). **امر مطلق؛ مطالعه‌ای در فلسفه اخلاق کانت**، (ترجمه سید علی اصغری). تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۷. پرادل، ژان. (۱۳۸۳ش)، **به دنبال جهانی شدن حقوق کیفری**، (ترجمه محمد مهدی ساقیان). **پژوهش حقوق عمومی**، ۱۱(۶)، ۱۵۹-۱۷۹.
۸. جوانمردی صاحب، مرتضی. (۱۳۹۵ش). **نظریه قلمروزدایی سرزمینی از حقوق جزا؛ ماهیت، مبانی و ساختار**. تهران: شهر دانش.
۹. دلماس-مارتی، می‌ری. (۱۴۰۲ش). **نظام‌های بزرگ سیاست جنایی**، (ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی). تهران: میزان.
۱۰. دلماس-مارتی، می‌ری. (۱۳۷۶ش). **به دنبال حقوق جزای مشترک اروپایی**، (ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی). **مجله حقوقی بین‌المللی**، ۱۵(۲۱)، ۱۸۵-۲۱۶. <https://doi.org/10.22066/cila-mag.1998.18180>
۱۱. رستمی، هادی. (۱۳۹۹ش). **حقوق کیفری و لیبرالیسم؛ بررسی کیفر در سنت فلسفی لیبرال**. تهران: نگاه معاصر.
۱۲. رستمی، هادی. (۱۳۹۸ش). **ساختار نظریه مجازات و رابطه آن با نظریه سیاسی**، در: **دایرةالمعارف علوم جنایی**، (کتاب چهارم، زیر نظر علی حسین نجفی ابرندآبادی). تهران: میزان.
۱۳. رستمی، هادی؛ تقی‌پور، علیرضا. (۱۳۹۴ش). **توجیه کیفر در نظریه عدالت به مثابه انصاف**. **آموزه‌های حقوق کیفری**، ۱۲(۹)، ۷۵-۱۰۰.
۱۴. سالیوان، راجر. (۱۳۸۹ش). **اخلاق در فلسفه کانت**، (ترجمه عزت‌الله فولادوند). تهران: طرح نو.
۱۵. ساندل، مایکل. (۱۳۷۴ش). **لیبرالیسم و منتقدان آن**، (ترجمه احمد تدین). تهران: علمی و فرهنگی.

۱۶. سعادت نیاکی، حمیدرضا؛ فتح طاهری، علی. (۱۳۹۸ش). بررسی تبعیض نژادی در فلسفه کانت. *تأملات فلسفی*، ۹ (۲۲)، ۱۲۱-۱۵۰. <https://doi.org/10.30470/phm.2019.36299>
۱۷. غلامی، حسین؛ نجفی ابرندآبادی، علی حسین. (۱۳۷۸ش). نظریه مجازات‌های استحقاقی و تکرار جرم. *مدرس علوم انسانی*، شماره ۱۳.
۱۸. فرح بخش، مجتبی. (۱۳۹۲ش). *جرم‌انگاری فایده‌گرایانه*. تهران: میزان.
۱۹. قاسمی مقدم، حسن. (۱۴۰۳ش). «همبستگی اجتماعی» و کمینه‌سازی مداخله‌های کیفری. *مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی*، ۵۴ (۱)، ۲۷۱-۲۹۷. <https://doi.org/10.22059/jqclcs.2024.383137.1945>
۲۰. کانت، ایمانوئل. (۱۴۰۲ش). *نقد عقل عملی*، (ترجمه سید مسعود حسینی). تهران: نشر نی.
۲۱. کانت، ایمانوئل. (۱۳۹۹ش). *درس‌های فلسفه اخلاق*، (ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی). تهران: نقش و نگار.
۲۲. کانت، ایمانوئل. (۱۴۰۰ش). *فلسفه حقوق*، (ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی). تهران: نقش و نگار.
۲۳. کانت، ایمانوئل. (۱۴۰۱). *فلسفه فضیلت*، (ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی). تهران: نقش و نگار.
۲۴. کانت، ایمانوئل. (۱۳۹۴ش). *بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق*، (ترجمه حمید عنایت و علی قیصری). تهران: خوارزمی.
۲۵. کنی، آنتونی. (۱۴۰۲ش). *ایمانوئل کانت*، (ترجمه رضا یعقوبی). تهران: کتاب پارسه.
۲۶. کورنر، اشتفان. (۱۳۹۹ش). *فلسفه کانت*، (ترجمه عزت‌الله فولادوند). تهران: خوارزمی.
۲۷. گنسلر، هری جی. (۱۴۰۱ش). *کتاب درآمدی جدید به فلسفه اخلاق*، (ترجمه حمیده بحرینی). تهران: آسمان خیال.
۲۸. مافی مقدم، حسین. (۱۴۰۳ش). *نظام فلسفی هگل*. تهران: نقد فرهنگ.
۲۹. محمودی، سید علی. (۱۳۸۵ش). *صلح پایدار کانت و بازتاب آن در جهان امروز: پژوهش حقوق عمومی*، ۸ (۲۰)، ۱۳۵-۱۷۶.
۳۰. محمودی جانکی، فیروز. (۱۳۹۳ش). *نظام کیفردهی: هدف‌ها و ضرورت‌ها*. در: مجموعه مقالات تازه‌های علوم جنایی، (زیر نظر علی حسین نجفی ابرندآبادی). تهران: میزان.
۳۱. منتسکیو. (۱۴۰۲ش). *روح القوانين*، (ترجمه علی اکبر مهتدی). تهران: امیرکبیر.
۳۲. میل، جان استوارت. (۱۴۰۲ش). *فایده‌گرایی*، (ترجمه مرتضی مردیها). تهران: نشر نی.
۳۳. وارناک، جفری. (۱۴۰۱ش). «کانت»، در: *فلاسفه بزرگ: آشنایی با فلسفه غرب*، گفت‌وگو با برایان مگی، (ترجمه عزت‌الله فولادوند). تهران: خوارزمی.
۳۴. نجفی ابرندآبادی، علی حسین. (۱۴۰۱ش). *حقوق کیفری آرایی سیاست جنایی در پرتو راهبردهای سیاست عمومی*، در: *حقوق کیفری پویا*، (مجموعه مقاله‌ها در پاسداشت استاد دکتر محمد علی اردبیلی). تهران: میزان.

۳۵. نجفی ابرندآبادی، علی حسین. (۱۳۹۸ش). علوم جنایی در رویارویی با رویدادهای سیاسی (درآمدی بر تحولات حقوق کیفری و جرم‌شناسی در پرتو انقلاب مارکسیستی-لنینیستی روسیه)، در: *دایرةالمعارف علوم جنایی*، (کتاب چهارم: علوم جنایی تجربی). تهران: میزان.

۳۶. همپتن، جین. (۱۳۹۱ش). *فلسفه سیاسی*، (ترجمه خشایار دیهیمی). تهران: طرح نو.

۳۷. هورکا، تامس. (۱۳۹۲ش). اخلاق غایت‌گرایانه، در: *دانشنامه فلسفه اخلاق*، (ویراسته پل ادواردز و دونالد ام بورچرت؛ ترجمه انشاءالله رحمتی). تهران: صوفیا.

38. Bentham, Jeremy. (1996). *An Introduction to the Principles of Morals and Legislation*, (J.H. Burns & H.L.A. Hart (Eds)). Cambridge University Press.

39. Binder, Guyora. (2002). "Punishment Theory: Moral or Political". *Buffalo Criminal Law Review*, Vol. 5.

40. Kant, Immanuel. (1998). *The Metaphysics of Morals*, (Translated and Edited by Mary Gregor). Cambridge University Press.

41. Kant, Immanuel. (1999). *Metaphysical Elements of Justice*, (translated by John Ladd). Hackett Publishing Company.

42. Kant, Immanuel. (2006). *Groundwork of the Metaphysics of Morals*, (Translated and Edited by Mary Gregor). Cambridge University Press.

43. Murphy, Jeffrie G. (1987). "Does Kant Have a Theory of Punishment?". *Columbia Law Review*, Vol. 87.

44. Murphy, Jeffrie G. (1994). *Kant: The Philosophy of Right*. Mercer University Press.

45. Potter, Nelson T. Jr. (1998). "The Principle of Punishment Is a Categorical Imperative". Faculty Publications - Department of Philosophy. Available at: <https://digitalcommons.unl.edu/philosfacpub/22>

46. Turner, Craig. (2016). "Kant's Categorical Imperative and Mandatory Minimum Sentencing", 8 Wash. U. Jur. Rev. 235. Available at: https://openscholarship.wustl.edu/law_jurisprudence/vol8/iss2/8